

متن کامل سخنان شهید دکتر مسعود علیمحمدی در دانشکده فیزیک دانشگاه تهران یک هفته قبل از شهادت

بررسی وضع کنونی کشور (و راههای خروج از بحران)

توضیح: هدف از نگارش و ارائه این متن مستند، تنویر افکار عمومی در جهت شناخت دیدگاه‌های حقیقی سیاسی-اجتماعی این معلم شهید و ثبت آخرین سخنان آن بزرگوار در این زمینه است. این متن به همت گروهی از دانشجویان استاد شهید، دکتر مسعود علیمحمدی، تهیه شده است و صحت و انطباق آن مورد تأیید کامل میباشد. منبع مورد استفاده برای تهیه این نوشتار، سند سخنرانی ضبط شده‌ی دکتر علیمحمدی باحضور جمع کثیری از دانشجویان در دانشکده فیزیک دانشگاه تهران به تاریخ پانزدهم دی ماه ۱۳۸۸ خورشیدی است.

معنای نشانه‌های بکار رفته در متن بشرح زیر است:

نشانه	شرح
(عبارت)	عبارتی که در سخنرانی گفته شده اما میتوان بدون لطمه به معنا آن را از جمله حذف کرد.
[عبارت]	عبارتی که در سخنرانی گفته نشده اما بمنظور درک بهتر معنا اضافه شده است.
[...]	عبارت کوتاه نامفهوم
...	جمله ناتمام محاوره‌ای
(زمان)	زمان عبارت نامفهوم برای رجوع

این متن بر اساس ۷۵ دقیقه از سخنان استاد آمده است که در ۷ قسمت ۱۰ دقیقه‌ای و یک قسمت ۵ دقیقه‌ای تنظیم و در دسترس است.^۱

¹ <http://www.youtube.com/watch?v=YqxRcQ0UEg0&feature=related>

قسمت اول

یک بحثی که حالا بیشتر خود من شروع کردم این بود که دانشگاه به عنوان یک محل تدوین افکار جامعه باید فعال باشد و فعال هم به معنی علمی و آکادمیکش و نه به معنی فیزیکی اش! آنجوری که خب همه فعال هستند. ولی به معنی آکادمیکش، به این معنی که [در] دانشگاه مباحثی [مطرح شود] که مطرح در جامعه است که قسمت اعظمش مباحث تخصصی افراد است، کاری است که ما، من و شما، هر دوی ما داریم انجام میدهم. یک قسمتش هم مباحث مبتلابه اجتماعشان است که هر انسان متعددی نمیتواند اینها را در نظر بگیرد. علی-الخصوص که وارد ریز زندگی مردم بشود و علی الخصوص که زندگی در شرایط عادی جامعه را مختل کند. دیگر اصلا نمیتواند در نظرش نگیرد. حالا خوشبختانه همه سیاسیون جامعه ما هم اذعان به این میکنند که بالاخره دانشگاه باید فعال باشد در این زمینه.

من به نظرم رسید که حالا ما به عنوان یک معلم و به عنوان کسی که بالاخره [...] با کمک خود شماها شروع کنیم بحث کردن؛ که حالا عناوین [بحث] را هم میگویم و [به این طریق] یک تجربه ای کسب کنیم. این تجربه اگر انشاءالله موفق بود، یعنی دیدیم که راهکارهای خوبی توضیح داده شد یا روال جلسه خوب بود، (خوب هم [که] میگویم باز هم به معنی [...]) خُب میتوان ادامه اش داد، میتوان گسترشش داد. (شاید) انشاءالله اگر نسخه خوبی برگزار شود شاید بشود تعمیم داد (به طور دقیق) که حالا بقیه دانشگاهها هم فعال شوند و یک حرکت دانشگاهی برای حل معضلات سیاسی اجتماعی [آغاز شود]. هدف قضیه این است. صورت مسأله این است.

البته خیلی از همکاران دیگر [استادهای دانشگاه] هم من شک ندارم که علاقه دارند که در این بحث ها شرکت کنند؛ ولی متأسفانه به دلیل شرایط کشور یک مقدار پرهیز میکنند که در همین جلسه من مطمئنم اگر شرایط دیگری [می] بود خیلی ها می آمدند ولی حالا احتیاط میکنند. خیلی ها هم به من گفتند که نکن این کار را. [چون] ریسکش بالا است و حالا ما با [...] (۴:۰۱) [توجه] به اینکه این کار ریسک هم دارد ولی بالاخره هر کاری ریسک خودش را دارد. ساده ترین کار این است که آدم همه چیز را رها کند. این هیچ ریسکی ندارد ولی همیشه (بالاخره) این بهترین راه نیست و اگر حالا آدمهایی بودند که با من خواستند همکاری کنند [که] این

ریسک ها را بپذیرند و به من کمک کنند که این ریسک ها را حداقل کنیم، دنبال ریسک هم نباید باشیم بیخودی ولی حداقلش کنند. انشاءالله که بتوانیم هزینه [جمله‌ی ناتمام]. امیدوارم که هیچ هزینه‌ی نه برای من و نه برای شما داشته باشد. این کار پیش برود و این لازمه‌ی ای دارد که [یک]، هزینه‌هایش را مینیمم کنیم و دو، خروجی مفید بگیریم.

این هستش که جو حاکم بر این جلسه [که] اگر دیدیم خوب است جلسات آینده [را هم برگزار میکنیم]. [باید] جو صرفاً عقلانی باشد. یعنی ما بنابر توهین (اولاً) به هیچ کس نداریم. چون باب توهین [که] باز شود یعنی باب عقل بسته میشود. آن جایی آدمها به هم فحش می دهند که دیگر نتوانند باهم صحبت کنند؛ بعد شروع می-کنند به هم فحش دادن، بعد در فحش دادن هم معمولاً کسی می برد که فحاش تر است و حتماً عده زیادی آدم [هم] می بازد. ماها همه می بازیم؛ بلد هم نیستیم خُب فحش بدهیم. این است که در این باب هیچ کدامان نیفتیم که حالا اگر اظهار نظری هم کردید با حفظ احترام به هم (دیگر) است، با حفظ عقیده هم (دیگر) است. [...] موارد بحث که به نظرم رسید [...] دیشب یک نیم ساعتی فکر کردم که خدایا چی در این جلسات [بگویم] [...] بالاخره یکی از این ها حتماً (این هست که) تحمل عقاید یکدیگرست. این جزء ارکان هر جلسه ای است. [...] (۵:۵۵) و با توجه به حساسیتهای کشور به هر حال [در] کشور، حالا به حق یا به ناحق، حساسیتهای وجود دارد و این حساسیتهای هم هر روز بیشتر می شود [...] (۶:۰۹) مصاحبه‌هایی شده که حساسیتهای بیشتر می شود. این است که بپذیرید که در این شرایط داریم صحبت می کنیم. بنابراین همه مان ملاحظه کنیم در صحبت کردنمان. احترام هم را حفظ کنیم تا انشاءالله بتوانیم کمک کنیم. با کمک شما و ان شاءالله بعداً [...] (۶:۳۲) آنها هم بیایند کمک کنند و یک قدمهایی رادر این راستا برداریم.

عناوینی که من به نظرم رسید که میشود [در باره اش] صحبت کرد چهار تا موضوع هست یا [به عبارتی] چهار تا آیتم دارد که [از] این چهار تا آیتم، یکی اش رو من فعلاً می خواهم بگذرَم ازش. چون این سه آیتم را به تفکیک ان شاءالله می خواهیم با هم صحبت کنیم و حالا اینجا هم خیلی حالت کلاس (هم) ندارد؛ وقتی من یک جمله‌ای را می گویم بعد [از آن] شما می گوئید، بعد کامل می کنیم بحثها را. می خواهیم یک چیزی از تویش در

بیاید که مفید است برای جامعه؛ هدف واقعاً این است. آیتمهایی که به نظرم رسید که وجود دارد و من از شماره یک اش می گذرم به دلایل متعدد؛ [آیتم شماره] یک اش این است که "علل رسیدن به وضعیت فعلی". [که] این حتماً علل متعددی داره و... [مکتب و ادامه می دهد] بچه هایی که همه هستند بچه های دانشگاه خودمان هستند، نه؟ [خنده حضار] [...] (۷:۵۱-۸:۰۵)

این آیتم شماره یک که حالا بالاخره این بحران [به عنوان] یک مبحث در قالب علوم اجتماعی قابل تحقیق و بررسی است. [در این لحظه یکی از دانشجویان اصرار دارد پنجره کلاس را باز کند] نمی دونم چه اصراری دارید که حالا حتماً من باد بخورم؟! [خنده حضار]. [...] (۸:۲۱-۸:۳۴) [آیتم شماره دو] در حقیقت "تیین وضعیت موجود"؛ یعنی وضعیتی که الان در آن به سر می بریم چه مشخصاتی دارد. بیاید با هم کار کنیم و دریاوریم این مشخصات را. [آیتم شماره ی] سه، "تیین هدف". یعنی صرف نظر از این که شرایطی که بهش رسیدیم چی هست و به چه علتی به این شرایط رسیدیم اصلاً اهداف حرکتها چیست. یعنی دنبال، حالا حرفم [...] شاید بتوانم یک عناوینی پیدا کنم که همه روی آن اتفاق نظر داشته باشد که (آقا) ما هدفمون رسیدن به چنین وضعیتی ایده آلی است. دنبال چی هستیم؟ می خواهیم به چی برسیم؟ اگر این روشن نشد این حرکتها اصلاً معلوم نیست که دارد [به کجا] سوق پیدا می کند، پس این هم شماره سه؛ آن وقت با توجه به وضعیت موجود و وضعیت هدف (وضعیت initial [ابتدایی] و وضعیت final [نهایی]) حالا "دینامیک" آن را ما باید در بیاوریم [یعنی گذار از وضع موجود به هدف، آیتم چهارم]. یعنی راهکارهایی به نظرم رسید که سرفصلهای کلی یک بحث [است].

[ادامه در قسمت بعد]

قسمت دوم

دانشجو: بیانیه ای که بعد از این جلسه ممکن است چاپ بشود، هم احتمالش هست؟ یعنی امکان دارد که به یک نتیجه ای برسیم که بیانیه ای چاپ کنیم مثلاً در یکی از نشریات دانشگاهی مان؟

استاد: ممکن است. حالا آن دیگر بستگی دارد به نظر خود من و خود شما. اگر یک چیز قابل انتشار و مفید در بیاید خوب میتوانیم بنویسیم. حالا فعلاً دنبال این واقعاً نیستیم، دنبال مفاهمه هستیم و بفهمیم [مطلب] چیست، همزمان شویم همه و آن وقت اگر خروجی مفیدی داشت که چه بهتر.

شماره یک را من الان خیلی نمی خواهم بهش پردازم عملاً، به دو دلیل: یک دلیلش این است که موضوع یک کم چالش انگیزی است. یعنی بحثها به نظر من یک خورده منحرف ممکن است بشود. داغ بشود بیخودی. بیخودی ای که فایده ای برای ما ندارد و احتمالاً اختلاف نظرها هم زیاد است. یک دلیلش هم این است؛ مثلاً یک [عده] دوستانی که یک دیدگاهی دارند و دوستانی دیگر که یک دیدگاه [دیگری] دارند، ممکن است راجع به این [موضوع] خیلی دیدگاه های متفاوت و متناقضی داشته باشند. و عملاً [این موضوع: بررسی آیتم یک] خیلی کمک نکند به ما که [به عنوان مثال] حالا که به اینجا رسیدیم تقصیر چه کسی بود؟ و چرا اینجوری شد؟ حالا تقصیر من بود حالا به هر علتی، حالا بقیه چرا به اینجا رسیدند؟ [این ها در این مرحله مهم نیست] اینکه الان من اینجا مقصر پیدا کنم خیلی کمکی الان به من نمیکند، البته برای اینکه شما در نهایت بیاید [یک] چارچوب درست در بیاورید آن [آیتم یک] را هم باید بالاخره بهش پردازیم چون ممکن است دوباره دچارش بشویم. ولی فعلاً در مرحله اول (تقریب صفرم) از آن صرفنظر میکنیم و بقیه آیتم ها را نگاه میکنیم، و آن وقت برای اینکه تقریباً دقیقتر بشود باز آن مرحله را نگاه میکنیم. این ترمینولوژی همه جا به کار میخورد [شوخی استاد با تلفظ کلمه ی ترمینولوژی و خنده ی حضار].

دانشجو: [...]

استاد: معلوم نیست. حالا بگذار برویم جلو، معلوم نیست. میدانید چرا معلوم نیست که آن خیلی مهم باشد؟ شما یک شرایطی که دارید (به نظر من) اولین حرکت این است که اگر شرایط خوب نیست، (یک وقت شرایط خوب است که آن بخشش فرق میکند)، اگر شرایط خوب نیست اولین حرکت این است که باید [از آن شرایط] خارج شد. یک بابایی تب کرده و دارد میمیرد، حالا به هر علتی: یکی بلایی سرش آورده. اولین کار این است که تبش را بیاورید پایین. تبش را پایین نیاورید دیگر مرده، به چه دردی میخورد حالا؟

دانشجو: اول باید ببینیم به خاطر چی تبش بالا رفته!

استاد: نه! نگاه کن! یک وقت هست برای پایین آوردن تب، حالا این حرف درست است، ولی این را من اینجاها بهش خواهم پرداخت. (۳:۲۲) یک وقت هست آن آیتم هایی که منجر به [۰۰۰] برای اینکه بخواهیم تبش را بیاوریم پایین نیاز داریم به یک سری اطلاعاتی که چرا تبش رفته بالا، آنها باید رفع بشود! که درست هم هست. ولی یک وقت است که الان نیازی نداریم. یکی [یک شخصی]، یکی را انداخته! آن [نفر] الان زخمی است و خیلی درد دارد، اولین وظیفه ما (به نظر من) این است که دردش را تسکین بدهیم و بعد ببینیم که آقا کی این [نفر] را انداخته؟ آقا در انداختی؟ آن [نفر] انداخته؟ مسأله ما الان این نیست که کی انداخته، شاید اصلاً خودش افتاده باشد، شاید یعنی به طور طبیعی افتاده باشد. [...] این به نظر من. رابطه ای که میگویم [...] برای این است که به این بحثهای اغتشاش انگیز نیفتیم، در مرتبه صفرم میشود رهایش کنیم، ولی نمیگویم که هیچ وقت بهش نپردازیم. در مرتبه صفر بهش نپردازیم.

دانشجو: این حالت اولی که شما میگویید، من هنوز درک نکرده ام که چرا حذف کردن این گزینه اول در واقع ما را قرار است ما را به سرانجام مطلوب برساند. همان حرف آقای رضانی است به نظر من. چون گزینه اول درجه اهمیتش خیلی بیشتر از سه تای دیگر است.

استاد: خوب به چه منظور بیشتر است؟ نگاه کنید! یک بار دیگر تکرار میکنم، یک وقت است که شما به این منظور به دنبال گزینه‌ی شماره یک هستید که مقصر را گیر بیاورید و یک کاریش بکنید و هدف آن است. یک

وقت نه! به این منظور دنبالش هستید که خود درد را درست کنید. دو تا حالت بیشتر نیست. آن قدری که به شناسایی درد کمک بکند به آن هم باید پرداخت که [این موضوع را] گفتم. این را من سعی میکنم که در مباحث بعد علی‌الخصوص مثلاً در این مورد آخر، که حالا راهکار هست که آن وقت مسائلی که منجر به این شده با این راهکارها باید سنجیده بشود. آنقدرش را هم باید پردازیم. ولی آنقدری که مقصر را گیر آوردیم، حالا داریم فکرش را میکنیم.

دانشجو: ولی من نگاه بیماری نمیکنم به این قضیه. نگاه این است که دو تا دیوار [است]، مثلاً یک زمین [است] با دو تا دیوار [که] در این زمین رفته بالا. وقتی شما نگاه کنید که مثلاً بر چه مبنایی ساخته شده و این یکی بر چه مبنایی ساخته شده، آن وقت میتوانیم تحلیل بکنیم.

استاد: دو تا دیوار را من متوجه نشدم [که] چه اتفاقی افتاد.

دانشجو: دو تا جریان [منظورم است]

استاد: نه! من به جریان کار ندارم. من یک حالت از شما میبینم، یک حالت است، یک چیز. من آن یک چیز را میخواهم بشناسم که چی هست. پس من دوتا ندارم. یکی بیشتر نیست. آن چیزی که شما دارید میگویید باز رفتیم سراغ عوامل [که] میگوید یک جریان یک داریم، یک جریان دو داریم، یک جریان سه و چهار، این چیزها باشد. اینها در حقیقت هم اهدافشان متفاوت [است] و هم روشهایشان متفاوت [است]. ولی وضعیت موجود یک حالت بیشتر ندارد [که]. البته این جریانها هرکدام یک سهمی در آن دارند قطعاً، ولی پرداختن به آن، [...] این پیشنهاد من است، راهکار من است. الان حالا فعلاً پرداختن به آن به ما کمک نمیکند. اما اگر بعد دیدیم لازم شد بهش میپردازیم. خیلی عجله نکنید. این هست. علت این که من میخواهم بگویم که مثلاً آیم دوم مهمتر است این است که خیلی ها، حالا نه خیلی ها، یک عده ای، بالاخره یک عده ای که خوب صدایشان را بلند میکنند و مردم میشنوند اصلاً معتقد به این اتفاقات نیستند. میگویند وضعیت موجود وضعیتی [خاص] نیست. [...] هیچی نیست. بنابراین ابتدا ما [باید] پردازیم که وضع موجود چیست؟ مشخصاتش چیست؟

بالاخره یک چیزی هست، نیست، آن وقت حالا ما اگر لازم شد و یا نظر جمع بود به آن هم میپردازیم، نشد که دیگر به قول معروف [...]

دانشجو: مثلاً فکر میکنم من با این دیدگاه شما موافقم، فکر میکنم اگر وضعیت موجود [را] تبیین نکنیم و به هدف نپردازیم اصلاً الان پرداختن به علل وضعیت فعلی یک کم خام خواهد بود. اگر ما بدانیم هدف چیست، وضعیت موجود چیست، و این چه خصوصیات [را] از آن ندارد خیلی کمک میکند به ما که چه عللی اصلاً میتواند عامل باشد.

استاد: [...]، بنابراین ما الان [مسأله را] پاکش نکردیم تا به اصطلاح ما به عنوان قطعه اول بحث [...]

دانشجو: ولی نا خودآگاه بهش میرسیم.

استاد: ولی یک مقداری باید برسیم.

دانشجو: نکته من هم همین است!

استاد: یک مقداری از این بحثها چون توی بالاخره راهکارهایمان نیاز بهش است، [به آن هم] خواهیم رسید. ولی نخواهید [این موضوع را] بگذاریم اول بسم الله.

دانشجو: من منظور از این تبیین هدف را متوجه نشدم. یعنی اگر به اهداف متعددی بخواهیم برسیم طبیعتاً راهکارهای متفاوتی وجود خواهد داشت.

استاد: بنابراین باید یک اهدافی را از توی بحثمان در بیاوریم که شاید در این اهداف همه متفق باشند. یک مجموعه اشتراکات. حرف شما درست است. حتماً اگر ریز بخواهیم بشویم اهداف متفاوت خواهند بود. یک شخص مذهبی با یک شخص غیر مذهبی، با یک مارکسیست، با یک صهیونیست، با یک همجنسگرا اهدافشان یکی نیست. بنابراین این ریزه کاری اینها در حقیقت حالا اصطلاح علمی اش مهندسی Structure [ساختار]. این [ها] ریزه کاری است. این ریزه کاری ها را بگذاریم کنار، عمومی ها را نگاه کنیم. در عمومی ها من فکر

کنم بحث وجود دارد. یعنی الان وصفمان طوری است (به نظر من) که مثلاً سر عمومی ها هم قانع نیستند، این حداقل ها خوب است یا نه. این حداقل ها را بگیریم، بعد البته این حرف درست است که آقا بیان دقیق [این مطلب] حتماً وابسته به این دیدگاه است. حالا از شماره یک شروع کنیم و شماره دو در حقیقت. اینهایی که من مینویسم حالا. [استاد به سمت تخته سیاه میرود و موارد زیر را پای تخته مینویسد:

۱. جدایی کثیری از نخبگان از دایره هواداران دولت و عدم همکاری آنها.
۲. شکسته شدن بسیاری از حرمت ها، عبور از بسیاری از خط قرمز ها.
۳. ناامیدی از آینده.
۴. عدم رونق و کساد بازار و اقتصاد.
۵. وجود خشونت در خیابان ها، دانشگاه ها، خوابگاه ها و عدم پیگیری موثر مسببین.
۶. عدم به عهده گرفتن رسمی برخی خشونت ها.
۷. نفوذ دشمنان کشور در صف مردم. (اشاره کردند که علت بوجود آمدن این مورد، دو عامل مذکور در دو مورد قبل هستند.)
۸. زیر سوال رفتن بحث (اصل) حکومت بر اساس معیارهای دینی.
۹. از گردونه خارج شدن جمعی (بزرگ) از یاران انقلاب از حیطة حکومت.
۱۰. ایجاد اختلاف بین اقشار جامعه.
۱۱. غالب شدن تدریجی افراد تندرو و غیبت افراد معتدل تر. [۲]. [ادامه در قسمت بعد...]

² یادداشت‌های دانشجویان حاضر در جلسه

قسمت سوم

[این موارد پای تخته را] اولویت بندی اش نمی خواهم بکنم، یعنی این. اینها این جوری حالا از لحاظ موضوعی ملموس، یعنی ۱، ۲، ۳، ۴ [و غیره] واقعیت دارند ولی این هایی که به عنوان وضعیت موجود بخوایم بگویم به این معنی نیست که شماره ۱ از همه مهمتر است و شماره ۱۰ بی اهمیت تر است، نه! (باید) به اینها آیتم می‌دهم (۲۷:۰۰)

وضعیت موجود اولین آیتمی که به نظر من می‌رسد حال به عنوان کسی که [مکت، جمله ناتمام] نگاه کن! ابتدا من یک معرفی کوچکی هم بکنم خودم را بد نیست. به عنوان معلم همه من را میشناسند. (ولی) ما متعلق به نسلی هستیم که در بحبوحه‌ی انقلاب بود، یعنی ما در حقیقت سال ۵۶ که یک سال قبل از انقلاب بود وارد دانشگاه شدیم، که اوج حرکت های انقلابی هم بود، ما هم در گیرش بودیم و درگیرش بودم به عنوان انجمن اسلامی [هم] درگیرش بودم نه به عنوان کسی که دیدگاه فکری نداشت، نه! دیدگاه فکری داشتم و شیراز هم من درس می‌خوندم، دانشگاه شیراز. انجمن اسلامی دانشگاه شیراز جزو انجمن اسلامی های فعال کشور بود. [تعداد] بسیاری هم خُب نیروهای زُبده داد، که در مقاطعی البته خیلی از آدمهایی که الان مقام و نسب دارند، من می‌شناسم، بنابراین [...] (۲:۰۰) یکی از فعالین انجمن اسلامی ها بود شیراز خیلی [...]

اینها را می‌خواهم بگویم که این مطالبی را [که] حالا می‌خواهم بگویم رویشان شناخت دارم. خلاصه فقط با روزنامه خواندن اینها را به دست نیاوردم [...]

بعد هم که دانشگاه ها باز شد بعد انقلاب و اینها، بالاخره با ارتباط با بقیه (برنامه) اُستادها بودم، تا سال ۶۴ که لیسانس گرفتم. ما رفتیم صنعتی شریف و دکتری را هم آنجا تمام کردیم. و در صنعتی حالا داستان دارد! مهم-ترین جا [در] دوران تحصیل، دوران لیسانس خواهد بود که آدمها به عقیده من همدیگر رو خیلی خوب می‌شناسند. علی الخصوص که ما مثلاً در شیراز، شهرستانی محسوب می‌شدیم [و بنابراین] در خوابگاه بودیم، در

خوابگاه بودن دیگر حُسن درجه ۳ دارد، چون ۲۴ ساعت با هم هستیم. مثلِ مثلاً کسی نیست که دانشجوی دانشگاه تهران و خونه اش هم تهرانه؛ میرود خانه‌شان و میاید دانشگاه! اونجا همه‌اش ما با هم بودیم، بنابراین (باید) اوج ارتباطات آدمها، ما، یعنی در حقیقت بچه‌های دانشجو، دانشجوی دوره لیسانس [بود]. به این خاطر دوران دکتری چون جدید بودیم [در دانشگاه] صنعتی، جدید بودیم با انجمن اسلامی‌شان خیلی ارتباطی نداشتیم، ولی با افراد بخش [...] (۳:۲۰) فعال ارتباط داشتیم ما. و بعد هم دیگر بعد از، یعنی از همان تیم [...] (۳:۳۰)، همکاری‌های متعددی من با [...] داشتم. ما آن موقع تعطیلی دانشگاهها با جهاد دانشگاهی بودیم. جهاد دانشگاهی یک جایی بود و تنها جایی بود که بچه‌ها می‌توانستند بنشینند کار کنند، کارهای اداری هم بکنند. بعد خوردیم به انقلاب فرهنگی، این دوراهی دفعه اول مان بود. بعد در حقیقت از سال ۶۴ به بعد، درگیر مسایل جنگ شدیم و جنگ خیلی طول کشید و این نتیجه خوبی، [...] (۴:۰۴) یعنی این درگیری ادامه داشت تا [...] (۴:۲۰) همیشه بی‌ارتباط نبودیم.

بنابراین اطلاع دارم از وضعیتِ بالاخره آدمهایی که، آدمهایی که علاقه و وابستگی خیلی زیادی به این مملکت دارند و حالا دچار محکومیت شده‌اند. این است که من می‌خواهم بگویم از روی اطلاع [صحبت می‌کنم]. بسیاری از آنها از آقای دکتر فرجی دانا که رییس دانشگاه تهران، هم دوره‌ای ما بود، دکتر شیرزاد که احتمالاً می‌شناسید، الان از اعضای جبهه مشارکت هستند، هم دوره‌ای ما بود. آقای مهاجرانی که الان انگلیس است هم - دوره‌ای ما بود. آقای سیف ... داد بود [که] رفت [فوت شد] هم دوره‌ای ما بود، خیلی‌ها. ابراهیم نبوی که الان جزو نیروهای خیلی فعاله، تقریباً هم خوابگاهی بودیم. بعد [...] (۵:۲۵) [در اینجا استاد چند نفر دیگر را نام می‌برد که صدا واضح نیست] درست یادم نیستش اینها شاید بودند (درست خاطر من نیستش ولی اینها درست خاطر من نیست) به هر حال تعداد زیادی. کامران دانشجو که الان وزیر علوم هست اتفاقاً هم دوره‌ای ما بود و خیلی‌های دیگر! خیلی‌های دیگر! تعداد زیادی.

بنابراین از روی شناخت می‌گویم این اطلاعات را نیروهای حق‌التدریس دانشگاه با همه‌شان ارتباطی داشتیم، شیراز می‌رفتیم و می‌آمدیم. آقای مجید محمدی که الان باز از فعالین آن طرفی است. (آهان) یکی از آنهایی که

از همه بهتر شما می‌شناسید، آقای کدیور، محسن کدیور. او هم از همکاران بود و خلاصه خیلی‌های دیگر. بنابراین می‌شناسم آدمهایی را که [...] (۶:۳۰) روی دایره [مورد اول از آیتم دوم] شناخت [...] فضای دوستی [...]]

دانشجو: یک چیز بپرسم؟ اینهایی که داریم بحث می‌کنیم، خیلی عذر می‌خواهم، می‌توانیم جایگاه شما را در این بحث بدانیم؟ ما الان باید به شما به عنوان یک استاد نگاه کنیم در این بحث و یا با نگاه مثلاً یک فردی که [...] (۶:۴۹) داور هستید. یعنی به هر حال شما یک موضعی برای خودتان دارید و بعد ما هم قرار نیست در این موضع قاعدتاً حرف شما را [(۶:۵۵) بپذیریم. در این زمینه می‌خواهم بگویم که باید این ارتباط برقرار بشود تا یک وقت شایبه پیش نیاید.

استاد: نه! حالا، اتفاقاً این نکته‌ی خوبی است. نگاه کنید! من می‌خواهم بگویم که نه این است و نه آن! بر این مبنا (حالا [برایتان] بگویم) یعنی این که از یک طرفی من که حالا، [با] بچه‌ها همه صحبت کردیم [...] (۷:۱۶) هم با آقای اعلامی و هم با آقای شادمهر؛ گفتم که این جور جلسات با این که بالاخره برای افراد ممکن است بخواهند به اصطلاح [...] و رهاش نکنن، ولی یک فایده‌ای دارد [و آن] این است که من به عنوان کسی که معلم اکثریتان مثلاً بوده‌ام، خُب یک خورده می‌توانم کنترل کنم موضوع را، بتوانم شاید از تجربیاتم را منتقل کنم.

شاید یک خورده [...] باشد شاید هم نباشد. بنابراین به مقداری از آن هست ولی در ضمن اینجا کلاس درس نیست، حرف شما [...] درسته، یعنی این که من نیامده‌ام به شما سیاست یاد بدهم و شما هم یادداشت کنید. آمده‌ایم با هم یک چیزهایی درباریم، ولی بالاخره چون من یک خورده از شما سنم بزرگتر است پدر و فرزندان موضوع را می‌گیرم دستم، ولی هر جا که شما لازم بود بحث می‌کنیم، لازم هم نیستش که چیزایی که من می‌گویم شما بپذیرید. حالا شما می‌توانید نپذیرید. اشکالی هم ندارد، ولی بالاخره با همان دو نکته اولی که گفتم خیلی مهم است که حفظ حرمت‌هایمان، هم حرمت شخصی خودمان و هم حرمت عقاید خودمان. عقاید

دیگران را حفظ کنیم در صحبت هایمان چون اصلاً من خیلی مخالفم با اینکه صحبت از دایره ادب خارج بشود و نمی خواهم چیزی از دستمان خارج بشود [...] (۸:۳۵)

نگاه کنید! نکته اولی که حالا با توجه به این تعریفی که کردم که من خیلی ها را می شناسم و بالاخره آدمهای مختلف در سطوح مختلف، که خیلی از این افرادی که حالا من می شناسم، اینها خیلی هایشان بالاخره در مراتب مختلف کشور یک موقعی بودند و مراتب مختلف سپاه مثلاً بودند [...] (۸:۳۵) آدمهایی که خلاصه خیلی علاقه داشتند.

به نظر من یکی از [...] این است که [...] تاکید می کنم که اینها یعنی بی اهمیت نیست. به نظر من یک آیتم اضطراری است [...] (۹:۲۰) کثیری از نخبگان از دایره هواداران دولت [خارج شدند] و عدم همکاری [...] این یکی از (به نظر من) مشخصات وضعیت فعلی است. این اتفاق افتاد؛ چه بخواهیم، چه نخواهیم! به هر حال چه خوشمان بیاید، چه نیاید. کثیری از نخبگان جامعه حالا نخبگان باز هم [...] (۹:۵۲) به عمد میگویم، یعنی افرادی که بالاخره باهاشون [...] یعنی نگاهشان می کنی می بینی که بالاخره مدرکشان بالای فوق لیسانس است حداقل. حالا تعداد زیادی که من می شناسم.

[ادامه در قسمت بعد...]

قسمت چهارم

این است که بالاخره مدرکش را باید ثابت بکنیم، [در مورد] مقدار زیادی از اینهایی که حالا دیگر من میشناسم. قالب من این است، که حالا اگر شما قالب دیگری دارید میتوانید ردش بکنید. قالب من این است که اینها را از دایره هواداران دولت خارج شده اند و [...] به مردم داده اند، [در] آن جاهایی که بالاخره از ایشان کار خواسته میشود. چون اینها معمولاً [یعنی] قشر نخبه‌ها از ایشان کار زیاد خواسته میشود یا کارهای مختلف مدیریتی، علمی و صنعتی از ایشان خواسته میشود که انجام بدهند؛ پروژه‌های مختلف، جاهای مختلف. یا بالاخره باید بروند مسائلی که به ایشان واگذار میشود را حلش کنند. اینها الان در شرایط موجود [...] زدایی زیادی میکنند و [از] دایره هواداران دولت یا همکاران جمهوری اسلامی در دولت البته، جدا شده اند [...].

نکته دوم، شکسته شدن بسیاری از حرمتها و عبور از بسیاری از خط قرمزها [است]. این اتفاق افتاد. یعنی اینکه ما [...] این شماره دو را یک کم توضیح بدهم بد نیست: در هر جامعه‌ای باکسی [box، جعبه‌ای] که حرمت‌ها را (تویش) میگذارند و تعیین میکنند و جاهایی که خط قرمز میگذارند فرق میکنند با هم. کاملاً وابستگی به نوع جامعه دارد. در جامعه‌ی اروپا و یا امریکا یک چیزهایی بی حرمتی اسمش نیست که مثلاً در شرق اروپا [بی حرمتی] است. بنابراین موضوع کاملاً لوکال [بومی] است. مثلاً فرض کنید احترام به والدین در جامعه هند تعریفی دارد. یک تابویی است که معلوم نیست در اروپا [هم اینطور] باشد. حالا با توجه به اینکه ما در ایران هستیم و حرمتها یک تعریفی دارند برای اکثریت جامعه‌ی ما و خط قرمزها در این چند ماه اخیر (اینها) نقض شد. یک سری حرفهایی که نباید زده میشد، شاید زده شد. خیلی توهین‌هایی که نباید میشد، شد. خیلی روهایی را که نباید به هم باز میشد، شد. خیلی حرفهایی که مردم مثلاً اگر قبلاً میخواستند بزنند با احتیاط میزدند در جو خیابانی زده شد و غیره.

دانشجو: این خوب بود یا بد بود؟

استاد: اینها را من به عنوان چیزهای منفی دارم ذکر میکنم.

دانشجو: بد است که یکی حرفش را بیاید مثلاً در جمعی که خصوصی میگفت بعد بیاید یک جا معلوم تر بگوید. بد است که یک کم [...]

استاد: نگاه کنید [بیایید] یک خرده راجع بهش بحث کنیم. به نظر من چیزی که هر جامعه ای را حفظ میکند، استحکام هر جامعه‌ای، هویت هر جامعه‌ای را حفظ میکند، یک سری پارامترهای [...] است. اگر بخواهیم آن چارچوب حفظ شود. یک وقت است ما نمیخواهیم آن چارچوب حفظ شود، خوب دیگر هرطور [عمل میکنیم]. ولی اگر هدف باشد که، من برداشتم این است که، این جمعی هم که اینجاست حالا شما سؤال کردید از این و من باید سؤال کنم، [چون] من بازی را شروع کردم. [...] چون نگاه [کنید] این خیلی مهم است. یک وقت هست که میگوی با یکی در یک خطی شما که اصلاً هیچ ملاک مثلاً فرهنگی ندارد، هیچ معتقد و در حقیقت خواهان جمهوری اسلامی نیست. آن یک قید است (که حالا اصلاً من نمیخواهم ارزش بگذاریم ها!) این یک قید است. یک قید دیگر نه! [اینطور نیست] میگوید که حالا من از جنبش سبز که حالا باب شده من این را برداشت میکنم که مدعیان این جنبش [...] (۴:۴۷) مهمترین آنها آقای خاتمی بود و بعد آقای موسوی بود و آقای کروبی. اینها اینطوری فکر نمیکنند، اینها فکر نمیکنند که حالا تاریخ گذر از جمهوری اسلامی رسیده است. هنوز هم نمیگویند حالا. یا حداقل من نشنیده ام. [...]

بنابراین این آیتم شماره سه [دو] را که دارم میگویم با این پیش فرض است. حالا ممکن است که این چیزها را شما قبول نداشته باشید. اشکال ندارد. با این پیش فرض است که برای داشتن یک کشور جمهوری اسلامی با همان قانون اساسی و چیزهایی که بالاخره ما نیاز داریم بهشان به عنوان شهروند، یک حداقل حرمت‌هایی لازم است. که اگر اینها شکسته شود آنوقت حالا آسیبهایش را خواهیم گفت. آنوقت باید ببینیم که چه آسیبهایی به ما میرسد و چی جایش به دست می آوریم و غیره. بنابراین این شماره دو که حالا میگویم ممکن است یک عده هم مخالفش باشند، با این فرض است که ما میخواهیم وضعیت را بهبود ببخشیم بدون درهم ریختن کامل. با این فرض من دارم میگویم؛ و آنوقت احتیاج دارد به یک سری آیتم. مثلاً میگویم، حالا مثال خوبی نیست، ولی

برای مثال، فرض کنید، دو تا کشور وجود داشت: آلمان غربی و آلمان شرقی. برای آلمان شرقی ها خیلی مهم بود که یک کشور جدا هستند. این در حقیقت خط قرمز اصلی شان بود. میگفتند که آقا [ما یک کشور مستقل هستیم]. مثل اتفاقی که الان در کره شمالی افتاده است. البته حالا آنجوری فکر نمیکنند [...] (۶:۴۰) ولی حالا! بنابراین مثلاً اگر این را بپذیریم به عنوان پیش فرض که این شرایط الان در کشور باشد. این که ما بیاییم و مرزها را برداریم در آلمان و منحل کنیم کشور آلمان شرقی را، میشود خط قرمز آن کشور دیگر. بنابراین این را هم اگر بر دارد دیگر با هیچ موضوعی مورد توافق اکثریت جامعه نخواهد بود. من هم میخواهم بگویم هر جامعه‌ای پیش فرضهایی دارد برای حرمتها و من هم بحثم در پیش فرضها این است که با حفظ جمهوری اسلامی اگر بخواهیم برویم جلو و وضعیت را مطلوب کنیم حتماً نیاز هست که یک سری چیزها را حفظ کنیم و اگر حفظ نشود معلوم نیست دیگر که آن حفظ شود. حالا آنوقت ممکن است بگویید خیلی خوب! حالا حفظ نشود طوری نیست، میخواهید موضوع بعدی بحث این باشد که اگر آن اتفاق بیفتد چه میشود.

دانشجو: دو تا موضوع هست. یکی اینکه چرا این حرفها زده میشود در سطح خیابان؟ خُب! یا حرف [که در سطح خیابان زده میشود]، حرف منطقی است یا حرف، بد و بیراه گفتن است. دو تا موضوع کاملاً مشخص که جاهایش هم مشخص و یک موضوع، موضوع از بین بردن حرمتها است. یک سریها معتقدند که به یک شخص نباید خیلی (بهش) توهین کرد؛ در جاهای مشخصی آن شخص قرار است نقد بشود. رهبری باید در مجلس خبرگان نقد بشود. لزومی ندارد که بیاید و در خیابان در معرض فحش قرار بگیرد؛ این یک نکته بود. یک نکته-ی دیگر هم اینکه در کشور آمریکا می‌آیند رییس جمهور را شخص اول مملکت را کاریکاتورش را میکشند. در مملکت ما حرمتها فعلاً خط قرمز یکسانی ندارند که ما بخواهیم بگیریم و بچینیم و برویم بالا. باید این مشخص بشود. یک عده ای میگویند آقا این شخص اینجور [یا آنجور] است.

اُستاد: نگاه کنید! من فکر میکنم که جواب شما در قسمت اول در بیاید. یعنی الان گفتم دیگر. حرمتها در هر جامعه‌ای دارد در یک جاهایی تعریف میشود. حرف شما درست است. در امریکا آقای اوباما را در حقیقت

هرکی هرچی بهش بگوید، بی حرمتی به امریکا [را] کسی حس نمیکند آنجا. بنابراین [این موضوع] یک جوری فرهنگ شده [در] آنجا.

دانشجو: [...] (۹:۰۶)

استاد: نه. اجازه بدهید من صحبت کنم. بنابراین در آن جامعه بیان این جملات اسمش گذر از خط قرمزها نیست.

دانشجو: ولی قانونی ندارد در امریکا که اگر کسی بی حرمتی بکند مجازاتی وجود دارد.

استاد: اگر هم باشد من اطلاع ندارم.

دانشجو: آقای [...] صحبت میکردند، استاد دانشگاه [در] امریکا هستند [...] (۹:۳۸) در خیلی از موارد میگفتند که در زمینه های اتفاقاتی که [ایران افتاد اگر] توی امریکا می افتاد به هیچ عنوان مثلاً اینطور برخورد نمیشد.

استاد: من واقعا دید مشخصی ندارم که واقعا ایشان چی بوده. ولی این را میدانم که اگر آن اعلام نظر با مجوز باشد [...]

دانشجو: من خاطرم هست [...]

[ادامه در قسمت بعد...]

قسمت پنجم

دانشجو: یکی از دانشجویها در آمریکا صحبت میکرد که به خاطر موضع گیری‌ای که نسبت به جنگ عراق داشتند از دانشگاه اخراج شده بودند.

استاد: ممکن است، ولی ...

دانشجو: و هیچ مجله ای حق صحبت نداره ...

استاد: ولی حالا نکته من این است، البته حالا آمریکا مورد بحث ما نیست! ولی در خود همان آمریکا به نظر من می‌آید آن فردی که از دانشگاه اخراج شده یا حالا مشکلی برایش به وجود آمده به خاطر نقد جنگ عراق، حتما در موردش بی قانونی شده است و آن میتواند برود شکایت کند که ممکن است بکنند، این بحثی که من میکنم.

دانشجو: یعنی میگویم این هست.

استاد: حتماً هست، حتماً. خیلی چیزهای بدتر هم هست ولی ما بحث در چارچوب قانون را داریم میگوئیم. این که چه اتفاقاتی می افتد احتمال دارد بدترش بیفتد. فرض کنید یک زمانی که حالا دوره اش مال زمان جانسون است سال ۱۹۶۰ و اینها. آن دوران جنگ سرد بود.

دانشجو: مک کارتی در جامعهی آمریکا.

استاد: کمترین گمانی اگر که به مردم میرفت که این [شخص] دیدگاه چپ دارد اصلاً دودمانش به باد میرفت. ولی همان حرکات، نکته من این است، همان حرکات غیر قانونی محکوم شد، چون غیر قانونی بوده [است] کار. من قانون را دارم میگویم. اینکه چه کار میکنند، خیلی مورد های خلاف میکنند؛ آدم هم می‌کشند، ولی دیگر نمیگویند که ما کار خوبی کردیم که آدم کشتیم. میگویند که این کار بد است (۱:۴۱-۱:۴۵) ولی اصلاً فرض هم کنیم که آن خوب بد ها را هم بهش برسیم. نکته این هستش که حالا بعداً بهش بیشتر میپردازم که با فرض اینکه

اکثریت جامعه اصلاً موافق این دیدگاه هم باشند سیر رسیدن به آن چیست. این را خیلی باید توجه بهش بکنیم. یعنی آیا مثلاً در آمریکا که الان اینطور است یا در اروپا. حالا بالاخره مهد دموکراسی روز الان سوئیس است. فرض کنید. خُب خیلی دموکراسی در آنجا با همه جای دنیا واقعاً فرق دارد. یعنی اینقدر فرق دارد که کوچکترین مسائل را با هم چک میکنند. آقا سیگار بکشیم توی جمع یا نه رای گیری میکنند. (۲:۲۴ - ۲:۴۳) مثلاً ما بگوییم ما ایده آل مان سوئیس است، ایده آل مان آمریکا، ایده آل مان اروپا، هر جا. نکته‌ای که الان در این بحث میخواهیم بهش برسیم. حالا با کمک شما این هست که سیر رسیدن به آن نقطه چه جوری است. آیا اصلاً امکان دارد از یک حکومت سلطنتی تقریباً خودکامه‌ی زمان شاه که حالا شماها شنیدید، حالا ما بیشتر دیدیم، تقریباً چیزی به نام انتخابات وجود نداشت، تقریباً هیچ چیز به نام آزادی وجود نداشت؛ هیچ چیز و خیلی پارامترهای دیگر علی‌الخصوص آن اواخر که اوج قدرت شاه بود سالهای قبل از (۳:۲۹-۳:۳۱) ۱۳۳۲ و اینها جامعه آزاد شد. ولی بعداً که اوج قدرتش بود خیلی شرایط سختی داشت از نظر سیاسی بسیار شرایط سخت-تری. آیا اصولاً امکان دارد جامعه از آن شرایط یکهو [یکدفعه] به شرایط سوئیس انتقال فاز بدهد؟ امکان ندارد! یعنی نه مسوولین، حالا هر کسی بیاید آن بالا، می‌پذیرد. یعنی می‌دونید بخواد و نخواد، بخواد نخواد من هم [اگر در چنین شرایطی باشم] آنطوری می‌شوم؛ [انسان باید] یک خورده خودش را واقعاً با قبل مقایسه کند. [...]

بنابراین رفتن از یک حالت اولیه به حالت نهایی که دور است، حتماً زمان می‌برد. حتماً یک پروسه‌ی سیاسی-اجتماعی طولانی است و خود اروپا و آمریکا هم زمان برده خیلی [...] (۴:۲۷) حالا شما از من بپرس کی است آن زمان؟ خیلی خیلی زمان برده [که] به این شرایط رسیده اند [...] (۴:۳۵) این طور نبوده که ۱۰-۱۵ ساله تمام شد، ۶ ماهه یکهو تمام شد، [این] جزو خواص دموکراسی است. این حرفها نیست. دموکراسی باید در عمق و وجود دانه دانه مان رُشد بکند، که ما کم کم برداشت کنیم [...]

دانشجو: بدی تعریفمان...

استاد: حالا با اجازه صحبت کنید. حالا شما [بفرمایید]

دانشجو: ببخشید یکی این که آزادی اجتماعی منظورتان است یا سیاسی؟

استاد: نه! آزادی سیاسی منظورم است. [...] این صحت دارد ولی به خاطر این است که حداقلی از رضایت [حاصل] می‌شود، دیگر برای شما هیچ تفاوتی نمی‌کند، برای همین دیگر شرکت نمی‌کنید.

دانشجو: اولی که آمدم در این کلاس، خیل عظیم جمعیت را دیدم که چقدر مشتاقند راجع به این [...] اما اولین سوالی که برای من پیش آمد و الان فکر کنم جوابش را هم تا حدی پیدا کردم این بود که چرا [...] و به هر حال اینها سوالهای من بوده و جوابهای برداشتی خود را هم الان می‌گویم. الان چیزی که من دریافت کردم این بود که در هر حال این سیری در جامعه ماست که دارد رشد پیدا می‌کند به اسم رادیکالیسم. یعنی [این] می‌گوید من اگر نمی‌توانم حرف شما را بپذیرم باید یک چماق بگیرم دستم، بزنم تو سر شما!

استاد: یعنی با منی؟ [خنده حضار]

دانشجو: در این قضیه من خودم و خیلی از دوستانم در جریان بودیم. من خودم در این جریانات در تهران بودم و به عینه دیدم که چه اتفاقاتی و چه کارهایی انجام میدهند و چه سوالهایی از ما میشود. چه چیزهایی مهم است، چه چیزهایی مهم نیست برایشان. یعنی اصلاً برایشان مهم نیست که وجهه این قضیه چی میشود، برایشان فقط مهم است که اینها تا یک مدتی در این عمل، خودشان را یک رقمی بتوانند بیشتر جلو ببرند، این چیزهایی که من دیدم که این جوری، حالا نمی‌دانم [که] این جهت درست است یا نه. از این طرف هم من دارم می‌بینم مثلاً گروه مقابل هم، حالا به تبع آنها، دارند همین طوری رفتارهای رادیکال‌تری از خودشان نشان میدهند. همین جور که ما قضیه چند مدت پیش عاشورا را داریم. اگر این سطح خواسته‌ها در یک طبقه پایینی بود تا یک مدت پیش، تا حدی مثلاً اعتراض به انتخابات و اینها بود، حالا همین جوری دارد به لایه‌های بالاتری می‌رود و این قضیه به خاطر این است که این رادیکالیسمی که حالا توی جامعه ما دارد رشد می‌کند حالا برعکس آن فرمایش شما که زمان می‌برد به [رفتن به] سمت دموکراسی، ما داریم عقبگرد میکنیم به سمت یک نقطه‌ای، حالا هرچی. ولی این، آن چیزی نیست که به سمت دموکراسی باشد، به خاطر این که من نمی‌توانم شما را تحمل کنم، شما هم نمی‌تونید من را تحمل کنید، پس باید بزنیم تو سرو کله هم.

دانشجو ۲: من در جواب ایشان بگویم که اولاً کشور فرانسه که الان به این سطح و حد از آزادی رسیده یک ۷-
۸ سال [قبل] آنجا هم با هم حرف نمی‌زند، همدیگر را می‌زدند، خوب، آنجا هم حرف همدیگر را قبول ندارند
بعد که می‌گویید، خیلی مثلاً داریم عقب گرد می‌کنیم، نه اتفاقاً. من امیدوارم که با این اتفاقات

دانشجو ۱: پس شما می‌خواهید یک انقلاب دیگر هم در ایران بکنید.

دانشجو ۲: نه اتفاقاً! من به هیچ وجه اعتقاد ندارم. به این دلیل اعتقاد ندارم که انقلاب باید بشود؛ چون [اگر]
انقلاب بشود زیرساخت خراب می‌شود، همه جا خراب می‌شود. ولی یک چیزی را من می‌پذیرم یعنی
اعتقاد بر این است که

استاد: فقط ببخشید، صحبت‌ها جنبه پاسخگویی به هم دیگر پیدا نکند. اولاً لطفاً کسی تو صحبت صحبت نکند،
دوماً جنبه پاسخگویی پیدا نکند، نمی‌خواهیم که مثلاً بگویم می‌خواهم آن یکی را خوب حالش را بگیرم [خنده
حضار] [مکث] مگر ما در این مدت کم حالِ همدیگر را گرفتیم؟! [خنده حضار] فایده ای که ندارد [...] ما
می‌خواهیم وضعیت موجود را بررسی کنیم، بنویسیم شرایط را، بعد ببینیم اهداف چیه، چه جوری از این وضعیت
برسیم به آن [اهداف] حالا بفرمایید:

دانشجو: من اولش یکی از حرفهایی که می‌خواستم بزنم، به نظر من ما از این مقایسه‌هایی که می‌گوییم، مقایسه
هایی که مثلاً می‌گوییم، خُب حالا ما ...

[ادامه در قسمت بعد...]

قسمت ششم

دانشجو: اینکه ما بگوییم حالا در جاهای دیگر ایراد داریم چون من بعضی موقع ها در بحث ها متوجه میشوم بعضی از دوستان میگویند مثلاً پلیس در همه کشورهای دنیا مردم را میزند. مثلاً در فرانسه هم همین سال نو یک سری اعتراض کردند، یک سری چیز شدند [کتک خوردند]. من میگویم که از اینجا به نتیجه نخواهیم رسید. یعنی این میشود یک قضیه کلی. بحث‌هایی که مثلاً در تلویزیون انجام میدهند که میگویند خُب فلان روز در فلان جا تظاهرات شد، عده‌ای آسیب دیدند و عده‌ای کتک خوردند، عده‌ای هم دستگیر شدند. بعد اولاً این فراموش میشود که اصلاً آنهایی که کتک خوردند چه جوری کتک خوردند؟ چقدر کتک خوردند؟ یک نمونه‌ی جالبی که من دیروز داشتم میدیدم [این بود که] دیروز داشت تلویزیون نشان میداد که اسرائیلی‌ها فلسطینی‌ها را زده بودند، یک عده را ضرب و شتم کرده بودند. بعد یک نفری را هم که تلویزیون داشت نشان می‌داد انتخاب کرده بودند بنده خدا پای چشمش کبود شده بود و وقتی مقایسه میکردم با اتفاقاتی که توی جامعه [ما] افتاد میدیدم که خُب توی این مقایسه‌ها یک چیزهایی [اتفاق] می‌افتد. یعنی ما میگوییم، ما این شرایط را داریم مقایسه میکنیم. در ادامه‌ی حرفم، که اتفاقاً وقت هم کم است، میخوام بگویم که توی این مناظره‌ها یکی از حرمت‌هایی که شکسته شد، حرمت شهروندی بود؛ که به طور شدید شکسته شد. حرمت آدم‌هایی شکسته شد که روزگاری شهروند بودند، بعد ناگهان منافق شدند، بعد از یک اتفاقی هم محارب شدند.

استاد: این را من میخوام در مباحث بعدی [...] این را بگویم که بالاخره جان انسان‌ها [...] حیثیت و آبرو [...] این را حتماً میخوام بهش بپردازم ولی فعلاً این آیم بالاتر از آن هست. نگاه کنید! من یک چیزی بگویم بعد شما [به آن] بپردازید. این که من دارم مقایسه می‌کنم (که البته موضوع بحث من هم نبود، ولی حالا چون شما مطرح کردید [میگویم])، من نمی‌خواهم بگویم از این مقایسه هدفم این نبود که اگر ما مثلاً میگوییم آنجا میزنند، فرض کنید مردم را میزنند، میگوییم خیلی خُب [...]

علت دیگری بود و این که نگاه کنیم، به عنوان یک دانشجو و به عنوان یک کسی که علاقه‌مند به وضعیت جامعه‌اش هست که تحول جوامع و رسیدن به وضعیت موجود در هر جامعه‌ای چه سیری را طی کرده؟ چه سیری بوده مثلاً آنجاها. حالا شاید مثلاً شما خیلی ندانید. بگذارید یک دیتا [اطلاعات] بدهم. مثلاً حق انتخاب برای زن‌ها، که تقریباً در جامعه‌ی ما سالهاست از اول مشروطه به بعد دیگر که در حقیقت چه اتفاقاتی بوده که حالا جزییاتش یادم نیست، اما خیلی سال است [که وجود دارد]. مثلاً در انگلیس خیلی سال نیست که وجود دارد. در انگلیس از حدود سالهای ۶۰، ۱۹۶۰، حق انتخاب برای زن‌ها معنا دارد. قبل از آن زن‌ها که حق انتخاب نداشتند. نگاه کنید، این را توجه بکنید که مثلاً انگلستان که حالا ملکه آن بالا نشسته، برای حق انتخاب دادن به زن‌ها سال‌ها طول کشید، تا این حق شرعی قانونی استاندارد گرفته بشود، تا بالاخره گرفته شد. این را ما نگاه کنیم، خیلی مهم است، باز این [یک] روش است [...] ما نمیخواهیم چیزی از آنها بگیریم [و تقلید کنیم] ولی نگاه کنیم شرایط کشورهای دموکراتیک، [یا] نسبتاً دموکراتیک [که] الان مطرح هستند، چه سیری را طی کردند. البته ما نباید همه‌ی آن سیر را الان طی بکنیم، دوران ما آن دوران نیست. همانطور که ما برای صنعتی شدنمان لازم نیست همان قدر صبر کنیم که مثلاً یک کشور سی سال پیش صبر کرده؛ می‌توانیم قدم‌هایمان را سریع‌تر برداریم. ولی این سیرها باید طی بشود و در مسایل اجتماعی که با هم کم‌کم برسیم، این حتماً باید به پختگی برسد به جامعه، این خیلی خیلی نکته‌ی مهمی است. جامعه تشکیل شده از مسوولینش و شهروندانش، احزابش، صنایعش، دانشگاه‌هایش، مدارسش، کسبه‌اش، همه اینها. و همه هم به هم کوپل [مرتبط] هستند؛ [چه ما] بخواهیم یا نخواهیم. اگر یک قسمتی، زیادی [بیشتر از حد خودش] یک وقتی جلو بزند اصلاً همان [خود] بدنه [ی سیستم] نمی‌پذیرد. بدنه نمی‌آید در حقیقت تحمل کند. بنابراین، این نکته خیلی مهمی است. کل جامعه باید به یک رشدی برسد تا نیروهایش را شروع بکند به چیدن، غرض من از آن پیش [بحث قبلی] در حقیقت مقایسه این است. حالا الان خیلی بهش [نمی‌پردازم]

[در اینجا مکالمه‌ای راجع به زمان صورت می‌گیرد که در با بحث مرتبط نیست، رجوع شود به فایل صوتی]

حالا در ضمن، این اعتقاد بود که [بحث] یک خورده باز باشد. هر کی هر چقدر که دوست دارد [پیش] بیاید. ما با دوستان که مشورت کردیم یک خورده نگران بودند [که] این باز بودن ممکن است منجر به یک اتفاقی شود که نشود مثلاً جلوییش را گرفت و اصلاً بی فایده اش کند. یک عده هم گفتند که با یک جمع کوچک‌تر شروع بکنیم بعد این آخری‌ها تصمیم گرفتیم با هم باشیم، آن هم این است که تصمیم گرفتیم که یک خورده بازترش کنیم در یک زمان دیگری، حالا بعد اینها را [بحث میکنیم].

اجازه اگر بدهید من آیتم‌ها را حداقل بگویم، در یک گزارش کوچکی. خیلی هم حالا [در این مورد] بحث نمی‌خواهیم بکنیم. بعد شما آن آخرش را میتوانید اضافه کنید. بگویید آقا شما اینها را که گفتید حالا کم است. آن موقع بیشتر می‌شود بحث کنیم. [...]

خُب. نکته بعدی که حالا وجود دارد که گفتم بدون این که اهمیت [خاصی] بخوایم برایش قایل باشم، در بحثی هم که انجام شد عنوانش بود، "ناامیدی از آینده" است که یک قشر زیادی از آدمها دُچارش هستند. یعنی حس می‌کند که (یعنی) وضع از این بدتر هم میشود یک چیزی که حالا باز خیلی به اینها مربوط نیستش ولی به عنوان بحث انتهایی ماست. بالاخره عدم رونق اقتصادی تا اون حدی که من شنیدم الان به طور خاصی [دچارش هستیم]. یکی از کاربردهای سرمایه‌گذاری در هر جامعه‌ای، اعتماد است و خوش بینی نسبت به آینده اش یعنی اگر این یک وقت گُم بشود (به هر علتی) کساد اقتصادی به همراه خواهد داشت و همه جای دنیا هم همینطور است. [پای تخته مینویسد:] "وجود خشونت در خیابانها، دانشگاه‌ها، خوابگاه‌ها، و عدم پیگیری موثر مسببین." [و ادامه میدهد] به طور موثر این کار را انجام نمیدهند [...]. تا به حال مسببین این [وقایع اخیر] که خودمان آن چنان دردگیر نزدیکش بودیم [اشاره به وقایع اخیر کوی] خودمان با بچه‌های خودمان بودیم [معرفی نشده اند]

حالا همین حکومت که بحث خیلی طولانی می‌تواند باشد، لا اقل به نظر من، اسم گذاری کنیم بعد مرتبه بندی کنیم حرفای جدید [...] جامعه را شاید هم مطرح کنیم.

اولین جلسه از سری جلسات "بررسی وضع کنونی کشور و راهکارهای خروج از بحران"
شهید دکتر علیمحمدی، دانشکده فیزیک دانشگاه تهران، پانزدهم دی ماه ۱۳۸۸ شمسی (یک هفته قبل از شهادت)

وجود خشونت یعنی نبود هیچ چیز دیگری. انسان‌ها باید احساس امنیت کنند، یعنی همه، تا اعلام نظر کنند، موثر باشند در جامعه شان و غیره. وجود خشونت که یک علامتی است در عدم امنیت و همین است نتیجه اش به هر حال. علی‌الخصوص که وجود خشونت به این صورت باشد که [روی تخته می‌نویسد] "عدم به عهده گرفتن رسمی برخی خشونت‌ها".

[ادامه در قسمت بعد...]

قسمت هفتم

این عدم به عهده گرفتن رسمی باز بدتر میکند قضیه را به نظر من. یک وقت هست پلیس می آید خشونت میکند و میگوید آقا ما زدیم. حق هم دارد. درست هم هست حال خوب یا بد. ولی یک وقت خشونت میشود، میگویند خشونت نشده! یا یک نفر کشته شده، بعد میگویند دو سه تا بوده [کشته شده] بعد [میگویند] پنج تا بوده! بعد ده تا بوده! ببینید ... کسی به عهده نمیگیرد. این به عهده نگرفتن بسیار امر خطرناکی است. بالاخره باید ضابطین قانونی، اگر فکر میکنند کار روی ضابطه است، به عهده بگیرند. اگر هم روی ضابطه نیست، پیگیری مسببین باید بشود. یکی از این دوتا [حالت] است. این [موضوع] آن وقت میتواند [باعث] ایجاد عدم بی‌اعتمادی بشود. یعنی اگر هم واقعاً چنین مواردی پیش بیاید که واقعاً آن اتفاق توسط هیچ نیروی داخلی انجام نشده [باشد] آنوقت کسی باورش نمیشود. که حالا من نوعی [در این مورد] مثال زیاد دارم که در [حاکمیت] همه چیزهایی که گفתי دروغ است [پس] این هم [دروغ است]. و دست نیروهای دشمن باز میشود. دشمن میتواند کار کند. اگر به عهده نگیرید [میگویند] خُب ما هم میزنیم. خیلی دست دشمن باز میشود. بنابراین میگوییم که نفوذ دشمنان بیشتر میشود و این اتفاق می افتد. دشمنان کشور که حال میتوانند خارجی باشند، میتوانند جاسوس باشند، یا هرکس دیگری! این افرادی که سوابق کثیف سیاسی دارند مثل منافقین و اینها. اینها میتوانند بیایند و اصلاً این چیزها [منافقین] واقعاً مطرح نیستند! یعنی یکی از بحثهای بدی که اخیراً پیش آمده یکجور مهم کردن اینها [منافقین] است. اینها واقعاً رفته اند. هیچ چیز نیستند و این خیلی بد است که ما مثلاً بخواهیم اینها را مطرح بکنیم. ولی اگر این اتفاق بشود و اینها مهم شده باشند خُب یک علت پیچیده دارد. خُب وقتی به عهده نمیگیرد کسی و اینها بیایند، خواه نا خواه باز [تقصیر،] گردن عامل دولتی می افتد. با اینکه اصلاً روحش هم خبر ندارد و آنوقت کسی هم باورش نمیشود. [روی تخته مینویسد:] "زیر سوال رفتن بحث (اصل) حکومت بر اساس معیارهای دینی"

این اتفاق افتاده است که اصلاً اصلِ موضوعِ زیر سوال رفته است که [مردم فکر میکنند] آقا احتمالاً مشکل اینجاست. بنابراین [...] حال باز من قضاوت نمی‌خواهم بکنم. من سعی میکنم که [...] کنم. حال این خوب [و یا] بد است، یک مقدار خوب است، یا زیاد خوب است اصلاً [بحث ما نیست]. ولی اینکه حالا حداقل در سابقه‌ی ۳۰ سال قبل ما که اصرار داشت به این بحث که حکومت پاک، حکومت دینی است، این با بحث‌های اخیر خدشه بهش وارد شد. یعنی این یک وضعیت موجود است که بالاخره حداقل برای افرادی که معتقد به آن هستند این چیز خوبی نیست. [روی تخته مینویسد] "از گردونه خارج شدن جمعی (بزرگ) از یاران انقلاب از حیطة حکومت"

این اتفاق افتاده است. یعنی یک تعداد زیادی آدمهایی که همه شان مسئولیت داشته اند، همه شان هم علی-الاصول سیستم احتمال داشت که به اینها هنوز مسوولیت بدهد در جاهای مختلف. اینها الان دیگر مطرح نیستند و حالا به قول دوستان در صف دشمن قرارشان دادیم.

دانشجو: یا حالا بدتر [از آن] منافق قلمداد کردیم.

استاد: از گردونه خارجشان کرده ایم به هر علتی. چون حالا ما اول انقلاب، که شماها یادتان نیست، برای هر مسئولیتی و هر پستی واقعاً هیچکس نبود. [...], که آنها هم رفتند، نماندند هم، در پست‌های بالا کسی نماند. برای دانه دانه‌ی مسئولیتها، آدمهای زیادی خیلی خیلی زحمت کشیدند تا بالاخره آن بار را بردارند، وزارت یاد بگیرند، وکالت یاد بگیرند، مدیریت یاد بگیرند چون بلد نبودند. کسی که تا روز قبل، فرض کنید، در خانه تیمی بوده حال با ارباب رجوع در وزارتخانه چه بکند؟ اینها اصلاً بلد نبودند.

باید اینها دانه دانه می آمدند، این پست ها را یاد میگرفتند. بعد رییس قوه قضاییه، قاضی، اینها اصلاً وجود نداشت که بالاخره افرادی که آمده بودند که سیستم را در دست بگیرند همه اینها روز به روز، به تدریج و با کندی و با سعی و خطا، یعنی خیلی اینها اشتباه میکردند، بعد درستش میکردند. بعد حالا همه اینها از گردونه تصمیم گیری ها و از دایره، به قول معروف، خودی ها خارج شده اند و این یک صدمه است برای ذخایر

کشور، ذخایر کشور فقط نفت و گاز نیست، ذخیره اصلی انسانهاست. [اگر] آنها خارج شوند ما خیلی صدمه میخوریم. اجازه بدهید که من مطلب خودم را تمام کنم.

دانشجو: [...] آیت‌های خیلی مهمی که اینها دارند و بقیه ندارند چیست؟

استاد: یعنی در واقع سؤالتان این است که منظور ما چه کسانی هستند؟ منظور من کسانی هستند که توضیح دادم. که مسئولیت داشتند. [...] حالا [اگر] سابقه‌ی خوبی نداشتند باید نقد شوند. ولی کسانی که مسئولیت داشتند در جاهای مختلف، از جنگ گرفته، مسئولیت سخت بوده و طاقت فرسا، همراه با خون و اینها تا مسئولیتهای بالاخره اداری. [به نظر حاکمیت] طیف خیلی بزرگی از آنها یکدفعه رفتند آن ور [صف دشمن]، یا هُلشان میدهیم، داریم خودمان هُلشان میدهیم. این به نظرم حالا یک آفت است که من حالا مصداقی خیلی باز نمیخواهم بحث کنم. شما سه دوره حکومتی را در نظر بگیرید، دوران موسوی را که مثلاً هشت سال بوده، دوران هاشمی بوده، هشت سال بوده، دوران خاتمی [سال] بوده، میشود ۲۴ سال از ۳۱ سال. بیست و چهار سی و یکم [۲۴=۳۱]. عدد بزرگی است. به این ها یکهو میگوییم که شما محرم ممکن است نباشی، یا حالا کم محرم باشی!

دانشجو: اینها [نخبگان مطرود] خودشان هیچ نقصی نداشتند؟

استاد: چرا!! [داشتند]. من علت یابی نمیخواهم بکنم، ولی اینها خودشان همه علت‌هایی دارند. به قول شما یک نقص‌هایی داشتند ولی بالاخره الان دچارش هستیم. الان به عنوان پارامترهای وضع موجود هستند. پارامتر ما الان این است که این افراد که تعدادشان زیاد است دارند از دایره خارج میشوند که چیزهای مختلف هم حتماً نقش داشته ولی بالاخره الان دچارش هستیم. به عنوان یک وضع عمومی دچارش هستیم. یک چیز بدی که حالا در جاهایی اخیراً ما داریم [...] ایجاد اختلاف بین اقشار مردم [است].

دانشجو: این حتی بین فامیلها هم هست!

اولین جلسه از سری جلسات "بررسی وضع کنونی کشور و راهکارهای خروج از بحران"
شهید دکتر علیمحمدی، دانشکده فیزیک دانشگاه تهران، پانزدهم دی ماه ۱۳۸۸ شمسی (یک هفته قبل از شهادت)

استاد: حالا اینها هم جزو جامعه هستند دیگر [خنده حضار]. یک اختلاف است در حقیقت علی الخصوص که
تعداد [زیاد باشد] یک وقت هست یک به صد، دو به نود و هشت، [اینها] مهم نیست. در اُردرِ (order) هم
هستند [...].

[ادامه در قسمت بعد...]

قسمت هشتم

دانشجو: آراء مشخص است؟

استاد: نه حس عمومی است.

دانشجو: ولی باید خیلی مشخص تر و علمی تر...

استاد: مثلاً به عنوان مشخصه فرض کنید که همین آراء [انتخابات اخیر] را به حساب [...] فرمایش شما درست است .. مثلاً ۱۳ به ۲۵ همان عدد پس مثلاً می شه چی؟ یک به دو [منظور $1/2 = 13/25$] [یا] سی درصد این ور [۷۰ درصد آن ور] همون سی و هفتادی که گفتم آخرش میشود. سی و هفتاد بزرگی شان مثل هم است . توی فیزیک معمولاً می گوییم مرتبه‌ی بزرگی شان یکی است. خیلی فرق ندارد. اُردرها [order، مرتبه‌ی بزرگی‌ها] حدود هم است که ایجاد اختلاف خُب میشود [...]

دانشجو: این حرفی که شما می فرمایید در زمان انتخابات کاملاً موضوعیت داشت. آن زمان این جوری بود، اختلافایی که وجود داشت ولی الان نمی توانیم با قطعیت بگوییم که آیا آن سیزده میلیونی که می‌گویید، همه‌ی آن سیزده میلیون این نظر را هنوز دارند یا ندارند [...]

استاد: این درست است. این حرف درست است؛ و البته از آن طرفش هم درست است.

دانشجو: از آن ور هم هست؟

استاد: از آن ورش هم هست. من نمی خواهم عددش را بگویم می‌خواهم اقشار را تقسیم نکنم. ولی می‌گویم که از آن طرفش هم هست. [...] ولی این هم به نظر من حواسمان باشد. یعنی به عنوان یک در واقع به عنوان یک نفر، یکی که دوست دارم همه‌ی شما را من دارم عنوان میکنم این [موضوع] به عنوان یک راه فرار برایمان نباشد که آقا بله (آن آمد) آن تعداد الان نیستند! من حرفشان را من قبول میکنم، ولی از آن طرف هم حرفشان را

یک تعدادی که آن طرفند ممکن است بزنند. در واقع این جور موقع ها معمولاً راه دارد دیگر! صندوق بگذاریم ببینیم چند به چند هستند، یا مثلاً تایم [زمان] بدهیم بریزند توی خیابان ببینیم چند به چند هستند.

دانشجو: همان دفعه؟

استاد: همان! منظورم همان است. [کمی خنده] بنابراین آن ریزه کاری است [دیگر]. فعلاً من نمیخواهم [وارد این بحث بشوم] ولی بالاخره تعداد عدد بزرگی است. جامعه ما جامعه بزرگی است. می دانید؟ جامعه‌ی هفتاد میلیونی ده درصدش می شود هفت میلیون آدم. عدد بزرگ است! آن وقت عدد بزرگ است. آن وقت هفت میلیون ... ده درصد هفت میلیون هم اختلاف است. یک وقت خدای نکرده اختلاف ریشه ای پیدا کنند، یک وقت اختلاف ها دوستانه است مثل جمع ما [آنوقت] اشکال ندارد، اشکال ندارد به نظر من، یک وقت هست که این که میگویم اخیراً یک خورده دارد زیاد میشود، مواظبش باشید، اجازه بدهید بحث کنم خواهش می کنم. بعد فرصت هست [که] شما بفرمایید. اگر این اختلافات خدای نکرده ریشه ای بشود آن وقت آفت خیلی مهمی است. باید بفهمیم به عنوان [...] حالا در نظر بگیریم که این را حالا به عنوان یه آفت حواست باشد که این اختلاف ریشه ای نشود چون خانمان برانداز میشود. [مکت و پیچ و پیچ] این اتفاق همین جور دارد هی هر روز و هر روز دارد بیشتر می شود باز این دو طرفه هم هست. چه افرادی که آرامتر صحبت می کنند ممکن است جمعیشان کمتر نباشد ها! ولی فضا طوری است که صدای آنها بیشتر است. افرادی که عصبانی هستند، خشن تر هستند، هی صدایشان بیشتر شنیده می شود. [اما] افرادی که آرام هستند خیلی صدایشان کم شنیده می شود. این هم یک علامت است بخواهیم بگوییم که هوچی هستند. این هفت، هشت، ده مورد به نظر من حالا، دوباره چک کردم یا [...] به نظرم رسید اینها پارامترهای وضع موجود هستند که دونه دونه اش حالا کم و زیاد دارد، درصد حالا نمی خواهم بدهم، و انتخاب کردم. به نظرم میاید باید اکثریت موافق باشند. این چیزها حتی اگر چیزهای دیگر هم باشد که من نگفتم. حالا راجع به ادامه بحث نظرتان چی است؟

دانشجو: ادامه بدهیم.

اولین جلسه از سری جلسات "بررسی وضع کنونی کشور و راهکارهای خروج از بحران"
شهید دکتر علیمحمدی، دانشکده فیزیک دانشگاه تهران، پانزدهم دی ماه ۱۳۸۸ شمسی (یک هفته قبل از شهادت)

استاد: چه کار کنیم؟ هم راجع به نحوه، اگر فکر می کنید خوب است نحوه‌ی ادامه بحث، آگه فکر می کنید مفید است، [...] یا نحوه اظهار نظرات بچه‌ها این زمینه‌ها نظر بدید که جمع بندی کنیم جلسه را بعد.
دانشجو: به نظر من عمومی تر کنیم حالا که، نگرانی دوستان را من متوجهم که میگویند ممکن است آشفته بشود اوضاع، ولی به هر حال ما همین جا‌ها باید یاد بگیریم.

[پایان جلسه]

آزادگان را سرانجامی جز این نشاید،
که چون مولایت حسین وار رفتی و ما را به پیش یزیدیان زمان وظیفه‌ای سنگین بردوش نهادی!
و به یقین در این راه خون ما از خون استاد ما رنگین تر نیست.
روح شاد و راحت پُرهرو باد!

گروهی از دانشجویان استاد شهید دکتر مسعود علیمحمدی در دانشگاه تهران،
۲۷ دی ماه ۱۳۸۸ خورشیدی